دوفصلنامه علمی-ترویجی مطالعات اصول فقه امامیه
سال نهم / شماره ۱۸/ پاییز و زمستان ۱۴۰۱

Biquarterly Journal of Promotion of Imamiyah Principles of Jurisprudence
Year 9 No.18, Autumn & Wenter - 2023

تحلیل نظریّهٔ آخوند خراسانی در إجزأ اصول عملیّه *

□ محمدصادق فیاض **
□ محمدعلی نجیبی ***

چکیده

تا قبل از آخوند اصولیان در اصول عملیه نیز مانند امارات قائل به عدم اجزاء بودند و برخی اصولیان معاصر مانند مرحوم نائینی و خویی نیز، از آخوند انتقاد کرده اند. از این منظر، حکومت ادلهٔ اصول عملیه حداکثر، حکومت ظاهری و تمام کارکردش نیز معطوف و مشروط به شک در حکم واقعی است. با کشف حکم واقعی مجالی برای حکومت تصور نمی‌شود تا سخن از اجزاء، معنا داشته باشد. این گفت‌وگو ادامه دارد و برخی از آخوند دفاع کرده است و این که درک درست از قضیه منوط به تحلیل دقیق از روابط بین ادله است. منتقدان آخوند گمان کرده‌اند ایشان از حکومت ادلهٔ اصول عملیه بر احکام واقعی طهارت و نجاست، سخن گفته است در حال که ایشان از حکومت ادله بر آثار طهارت و نجاست، سخن می‌گوید. حکومت در این سطح جز آن که به اجزاء مأتی‌به از مأموربه واقعی منجر گردد، نتیجه‌ای دیگر ندارد.

واژگان کلیدی: اجزاء، اصول عملیه، امارات، حکومت، واجبات مرکب.

---

* تاریخ وصول: ۱۴۰۱/۵/۱۵؛ تاریخ تصویب: ۱۴۰۱/۱۱/۱۱.

** سطح پنج جامعة المصطفی ﷺ العالمیة (نویسنده مسئول) (faiaz1353@gmail.com).
*** محمدعلی نجیبی فارغ التحصیل سطح چهار جامعة المصطفی ﷺ العالمیة (alimnajibi@yahoo.com).

مقدمه

جمله مسائلی علم اصول اجزاء ماموربه از امر است. مراد از این عنوان به طور اجمال، اقتضای کفایت مأموربه از امر در صورتی است که مطابق شرایط خودش، اتیان شود. بیشتر اصولیان معاصر این مسأله را به دلیل تسلط نظم کفایة الاصول بر کرسی علم اصول در حوزه‌های علمیه، در ادامهٔ مباحث دلالت امر و صیغهٔ آن، مطرح کرده‌اند اما چنان که هم خود آخوند و هم دیگران تذکر داده‌اند این مسأله، ربط به الفاظ و دلالت صیغهٔ امر ندارد بلکه از ملازمات عقلیه است اما از آن‌جا که نظم موجود در کفایة الاصول فاقد مدخل مستقل تحت عنوان ملازمات عقلیه است آخوند ناگزیر شده آن را در میان مسائل مربوط به مباحث الفاظ و بخصوص ادامهٔ صیغهٔ امر، بگنجاند. البته محمل‌هایی هم وجود دارد که براساس آن می‌شود از گنجاندن این بحث در ادامهٔ صیغهٔ امر و ماهیت لفظی آن، دفاع کرد ولی بیشتر این نظم کفایة الاصول است که این جایگاه برای آن رقم زده است. در برخی آثار جدید مانند اصول الفقه مرحوم مظفر، مسئلهٔ اجزا، مقدمهٔ واجب و ضد، کاملا از مباحث دیگر تفکیک شده و تحت عنوان ملازمات عقلیه، گنجانده شده اند.

در هرحال، مطالعهٔ این مسأله از منظر مرحوم آخوند که جایگاه شناخته شده در تدوین مسائل و ابتکارات نظریه‌های اصولی دارد به لحاظ محتوایی و روشی، آموزنده و الهام‌بخش بوده و نیز به صورت موردی، پویایی و تطور اجتهاد در فقه امامیه، را نشان می‌دهد؛ بخصوص که آخوند در این مسأله از یک زاویهٔ جدید نگاه کرده و اندیشهٔ مشهور را، نقد کرده است. مبنای ایشان در تفکیک اصول عملیه از امارات، تفاوت لسان جعل آن‌هاست؛ از نظر آخوند، لسان ادلهٔ اصول عملیه مانند استصحاب، اصالة الطهاره، اصالة الحلیه و مانند آن‌ها، لسان حکومت است و با این ویژگی، ادلهٔ اشتراط جزئیت و مانعیت در واجبات مرکب را تفسیر می‌کند. از این‌رو، چنان‌چه مکلف برخی شرایط یا اجزاء را در فرض شک و یا نفی مانع را در واجبی مانند نماز با اصول عملیه احراز کرد و با اعتماد به آن نماز خواند، کشف خلاف در آینده هیچ تأثیری ندارد و همین نماز از مأوربه واقعی او کفایت می‌کند.

از این نظریه اگرچه برخی اصولیان معاصر استقبال کرده اما با انتقادات برخی شاگردان آخوند و اصولیان برجسته مانند مرحوم نائینی و خویی، مواجه شده است؛ از منظر امثال نائینی، تفکیک اصول عملیه از امارات براساس لسان دلیل، نمی‌تواند راهشگا باشد؛ زیرا، اصول و امارات همه مسبوق به شک و مشروط به آن است و اگر تفسیر و نظارتی هم در کار باشد در سطح ظاهر و ظرف شک است نه آن که واقعا بتواند شرط، جزء و یا مانع را در واجبات مرکب، قبض و بسط بدهد. بنابراین، با ارتفاع شک، همه چیز تمام شده و مکلف باید نسبت به آن تکلیف واقعی که از او فوت شده، تصمیم بگیرد.

مفهوم‌شناسی

۱. إجزأ

چنان‌که مرحوم آخوند در آغاز این بحث تحت عنوان امور مقدماتی، مفهوم‌شناسی کرده، واژهٔ اجزاء اصطلاح ویژه نیست بلکه در این ترکیب «**الإتیان بالمأمور به علی وجهه یقتضي الإجزاء**» به همان معنای لغوی، استفاده شده است:

> ظاهرا اجزاء در این‌جا به همان معنای لغوی خود؛ یعنی کفایت کردن، استفاده شده است[1] و اگرچه آن‌چه مکفی واقع می‌شود، مختلف است؛ زیرا، اتیان مأموربه که امر واقعی دارد از امر واقعی آن، کفایت می‌کند و موجب سقوط تعبد به آن شده و از این‌رو، اتیان مجدد آن لازم نیست. هم‌چنین، اتیان مأموربه که امر اضطراری و ظاهری دارد، از قضاء در خارج وقت مجزی بوده و موجب سقوط قضاء نسبت به امر واقعی می‌شود. بنابراین، واژهٔ اجزاء در این مبحث در سقوط تعبد یا سقوط قضا، اصطلاح نشده است. (خراسانی، ۱۴۰۹: ۸۲)

چنان که ملاحظه می‌گردد از نظر مرحوم آخوند اجزاء در این مسأله به همان معنای کفایت کردن است و این که برخی آن را به اسقاط تعبد مجدد یا اسقاط قضا معنا کرده‌اند، درست نیست بلکه این‌ها از لوازم معنای آن است. آری، آن‌چه در فقه و اصول مورد گفت‌وگو قرار گرفته، ما یکفی‌عنه است؛ یعنی با رویکرد فقه و اصول در اجزاء به تعبیر مرحوم اصفهانی دو

چیز مطرح است: نخست، آن‌چه کفایت می‌کند و دوم، آن‌چه از آن کفایت می‌کند. (اصفهانی، نهایة الدرایة، ۱٤۲۹: ۳٦۹/۱) و از آن‌جا که ما یکفی‌عنه در ارتباط با اعاده و قضا است، اجزاء نسبت به آن‌ها به کار می‌رود؛ مثلا در امر ظاهری گفته می‌شود: «نماز با تیمّم در شرایط اضطرار، مجزی است» یعنی «نماز با تیمّم در شرایط خود، از نماز با وضو مجزی است و در صورت رفع اضطرار اعاده و قضا لازم نیست». و یا در مورد امر ظاهری گفته می‌شود: «نماز با استصحاب طهارت، مجزی است»؛ یعنی «نماز با وضوی استصحابی، از نماز با وضوی واقعی و حقیقی کافی است و در صورت کشف خلاف ظاهر آن، قضا و اعاده لازم ندارد». در هرحال، معنای اجزاء روشن است و مراد از آن کفایت کردن اتیان مأموربه نسبت به امر خودش هست؛ یعنی چنان‌چه مکلف عملی را طبق شرایطی که بدان مأمور شده انجام دهد، اعادهٔ آن در داخل وقت و یا قضای آن در خارج وقت، لازم نیست. البته آخوند در مثال‌ها، به کفایت کردن امر اضطراری و ظاهری از امر واقعی اشاره کرده که ناظر به بحث آینده است. آن‌چه در این‌جا لازم و بهتر بود مطرح کردن کفایت مطلق مأموربه از امر خودش بود؛ یعنی این که اتیان مأمور به اعم از واقعی، اضطراری و ظاهری از امر خودش کفایت می‌کند و در نتیجه موجب سقوط آن امر می‌شود و به صورت کلی هم قبلا آخوند به آن مسأله در عنوان اشاره کرده است. (خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۸۱) بنابراین، چنان‌که برخی معاصرین و شارحان اندیشهٔ آخوند یادآوری کرده‌اند مطرح کردن سقوط قضاء در اوامر اضطراری و ظاهری در این‌جا زود است اگرچه به لحاظ محتوایی و مباحث آینده، درست است. (فیروزآبادی، عنایة الأصول، ۱۴۰۰: ۲۵۸/۱؛ فاضل لنکرانی، اصول فقه شیعه، ۱۳۸۱ش: ۹/۴)

۲. اصول عملیه

اصول عملیه از اقسام حکم ظاهری است که قسم دیگر آن امارات است؛ امارات برای احراز واقع جعل شده‌اند و از این جهت ناگزیر طریق ظنی است که درصدی از واقع را کشف می‌کند؛ مانند خبرواحد ولی اصول عملیه تنها بیانگر تکلیف مکلف در مقام شک است و

نظری به واقع و درصد کشف ندارد. در واقع اصول عملیه مانند اصالة البرائة راه‌حل‌های نجات مکلف از تحیر است نه روشنگر حکم آن موضوع مشکوک (صدر، ۱۴۱۸: ۲۳/۲)

بنابراین، ادله‌ای کاشف از حکم شرعی به نحو کشف غیر تامّ، امارات نامیده می‌شوند و آن‌چه نمی‌تواند حکم شرعی را کشف کرده و جنبهٔ واقع‌نُمایی ندارد، از اصول عملیه است:

اصل حکمی است که برای مکلف در مقام شک جعل شده و جهت کشف و نظر به واقع در آن، لحاظ نشده است. (مشکینی، ۱۳۷۴: ۵۶)

چنان که اصولیان توضیح داده‌اند، شک در اصول عملیه به عنوان موضوع، اتخاذ شده و با حفظ آن برای مکلف وظیفهٔ عملی، تعیین شده است. بنابراین، چنان‌چه فقیه نتواند از منابع موجود حکم استفاده از مانند تنباکو را، استنباط کند و هم‌چنان در شک بماند نوبت به تمسک به اصل عملی می‌رسد که البته آن هم در جایگاه خود بیان‌گر حکم هست اما نه حکم آن موضوع مشکوک بلکه حکم این که مکلف شاک در این شرایط چه باید کرد. پس، اصول عملیه در بیان حکم شرعی مانند امارات است و هر دو بیان‌گر حکم ظاهری در شرایطی است که حکم واقعی، مشکوک است؛ زیرا، امارات هم مانند علم جنبهٔ «کاشفیت قطعی» از واقع را ندارند بلکه حداکثر موجب ظن به واقع می‌شود[۲] اما شرعا همین اندازه کشف ناقص آن‌ها، به جای علم اعتبار و به تعبیر مرحوم نائینی تتمیم شده و این ویژگی در اصول یا نیست یا اصلا لحاظ نشده و براساس آن تنها مکلف در برابر آن موضوع مشکوک، از تحیر رها می‌گردد.

در نتیجه، اصول عملیه از جهت بیان حکم در شرایط جهل به واقع مانند امارات و هر دو از احکام ظاهری طبقه‌بندی می‌شود اما مطابق ترتیب کفایة الأصول که نظم موجود علم اصول در دوران معاصر را تشکیل می‌دهد، هفتمین مقصد علم اصول به اصول عملیه اختصاص داده شده و مسائل آن از امارات، تفکیک گردیده است. مرحوم آخوند امارات را قبل از اصول عملیه در مقصد ششم مطرح کرده تا کارکرد و حجیت اموری مانند قطع، ظواهر، اجماع و خبرواحد، را بررسی کند؛ ویژگی مشترک این دسته از ادله، کاشفیت و احراز واقع است اما در عین حال، مقتضای امارات و اصول را در مسئلهٔ اجزاء، به عنوان آن که هر دو از احکام ظاهری اند، در

یک مقام، بررسی کرده و اصولیان بعد از ایشان هم بر همین روش، ادامه داده اند.

تحریر محل نزاع

آن‌گونه که برخی از اصولیان تقریر فرموده مسأله اصلی در اجزاء مأموربه مطابق اصل، این است:

دلیلی از نوع اماره یا اصل بر تحق جزء یا شرط مأموربه مرکبی مانند نماز دلالت می‌کند و یا مانعی را از آن نفی می‌کند و مکلف هم براساس آن نماز را می‌خواند ولی بعد خلاف آن کشف می‌شود و این که نماز او در واقع فاقد شرط یا دارای مانع، بوده است. در این گونه موارد چه باید کرد؟ آیا آن‌چه مکلف اتیان کرده از مأموربه واقعی، کفایت می‌کند و نیاز به اعاده و قضا، نیست؟ (امام خمینی، مناهج الوصول، ۱۴۱۵؛ ۳۱۵/۱؛ فیروزآبادی، عنایة الأصول، ۱۴۰۰: ۲۶۸/۱) مثلا، طهارت لباس از جملهٔ شرایط نماز است و در موردی که مکلف نمی‌داند فلان لباس پاک است یا نجس اما به استناد قاعدهٔ طهارت با آن نماز می‌خواند و بعد از مدتی قبل از آن که قضا شود یا بعد از اتمام وقت نماز، نجاست آن لباس معلوم می‌گردد نمازش واقعا شرط طهارت را نداشته است. هم‌چنین، اگر به استناد قاعدهٔ رفع، مانعیت چیزی را در نماز مانند موی خرگوش رفع کرد و با آن نماز خواند اما بعدا کشف شد آن چیز واقعا از موانع بوده و نماز با آن باطل است، چه باید کرد؟

با توجه به این توضیحات، شبهات موضوعیه خارج از محل نزاع است (خویی، ۱۴۲۲: ۳۷۲/۱) و هم‌چنین، هر گونه گفت‌وگو از جریان اصول عملیه نسبت به اصل تکلیف، از نظر آخوند منتفی است؛ مثلا، اگر مکلف به استناد استصحاب، روزهای جمعه به جای نماز ظهر، نماز جمعه بخواند و بعد خلاف آن کشف گردد و بداند که او مأمور به نماز ظهر بوده، احتمال اجزاء منتفی است. (آخوندخراسانی، ۱۴۰۹: ۸۷) ولی از نظر مرحوم خویی، شک در اصل تکلیف هم مانند موارد دیگر تابع مبنای اصولی در باب حجیت امارات و اصول است که آیا از باب سببیت است یا طریقیت (خویی، ۱۴۱۷: ۲۸۰/۲).

در هرحال، موضوع این نوشتار متمرکز بر مبنای آخوند خراسانی است و در آن شک در تکلیف، مطرح نمی‌شود.

دیدگاه‌ها

آیا اتیان تکلیف مطابق اصل، از مأموربه مجزی است یا نه؟

پاسخ مرحوم آخوند به این سؤال مثبت است ولی برخی اصولیان دیگر مانند مرحوم خویی پاسخ متفاوت داده اند. این دو پاسخ می‌تواند به عنوان دو شاخص از آراء متقابل در این مسأله، تلقی و ارزیابی شود. البته قبل از آخوند، پاسخ اصولیان به این سؤال مطلقا منفی بوده (مظفر، ۱۳۷۸: ۲۶۰) ولی به صورت کلی چنان‌که مرحوم خویی جمع‌بندی می‌کند چهار دیدگاه در بارهٔ اجزاء و عدم آن در این باره، وجود دارد:

> اختلفت كلماتهم في الإجزاء و عدمه على أقوال: ۱) الاجزاء مطلقا و ۲) عدمه كذلك، و ۳) التفصيل بين الامارات و الاصول، بالتزام عدم الاجزاء في موارد قيام الامارات و الاجزاء في موارد جريان الاصول، و ۴) التفصيل بين القول بالطريقية و القول بالسببية، بالتزام الاجزاء على الثاني و عدمه على الاوّل. (خویی، ۱۴۲۲: ۳۷۴/۱)

چنان‌که ملاحظه می‌گردد موضوع اصلی «إجزاء الإتيان بالمأمور به بالأمر الظاهري عن المأمور به بالأمر الواقعي و عدمه فيما إذا انكشف الخلاف بعلم وجداني أو تعبدي» (فیاض، ۱٤۱۷: ۲۵۰/۲) است ولی موضوع این نوشتار را دیدگاه سوم، تشکیل می‌دهد؛ یعنی با صحه گذاشتن به اصل تفکیک، دامنهٔ گفت‌وگوها را به موارد جریان اصول عملیه، محدود می‌کنیم و به ترتیب، نخست دیدگاه مرحوم آخوند را، گزارش و تحلیل می‌کنیم:

چنان که اشاره گردید از نظر مرحوم آخوند مقتضای اصول و امارات هر دو در مسئلهٔ اجزاء تحت عنوان «الإتيان بالمأمور به بالأمر الظاهري» می‌گنجد اما با این تفاوت که لسان جعل آن‌ها متفاوتند؛ لسان جعل در قاعدهٔ طهارت، حلیت و استصحاب و مانند آن‌ها، تحقق و تنقیح موضوع تکلیف است:

> و التحقيق أن ما كان منه يجري في تنقيح ما هو موضوع التكليف و تحقيق متعلقه[۳] و كان

بلسان تحقق ما هو شرطه أو شطره كقاعدة الطهارة أو الحلية بل و استصحابهما في وجه قوي و نحوها بالنسبة إلى كل ما اشترط بالطهارة أو الحلية يجزي، فإن دليله يكون حاكما على دليل الاشتراط و مبينا لدائرة الشرط و أنه أعم من الطهارة الواقعية و الظاهرية فانكشاف الخلاف فيه لا يكون موجبا لانكشاف فقدان العمل لشرطه... (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۷۶)

این بیان ترکیبی از ادعا و استدلال است و مرحوم آخوند در آن هم از مختار خودش مبنی بر اجزاء اتیان مأموربه به امر ظاهری مانند اصل از امر واقعی سخن گفته و هم برای آن به ترتیب ذیل به حکومت، استدلال کرده است:

۱. لسان ادله در اصولی مانند استصحاب، قاعدهٔ طهارت و اصل حلیت، لسان حکومت بر ادلهٔ اشتراط طهارت و تبیین مراد از آن‌ها، در نماز است؛

۲. این لسان ظرفیت این را دارد که برای تکلیف تعبدا موضوع‌سازی، شرط‌سازی، جزءسازی و یا مانعی را نفی کند و تفسیر کند که مراد شارع از جعل این امور اعم از واقعی و تعبدی آن‌هاست؛

۳. در نتیجه، حکومت ادلّهٔ اصول عملیه بر ادلهٔ اشتراط طهارت و یا جزئیت مثلا سوره در نماز، یا موجب توسعه در دائرهٔ شرطیت و جزئیت شده وبرای آن‌ها مصادیق تعبدی می‌سازد و یا موجب تضییق دائرهٔ موضوع شده و شرطیت و جزئیت امور مشکوک را از آن تکلیف، نفی می‌کند.

با توجه به این تحلیل از نسبت ادلهٔ اصول بر ادلهٔ اشتراط و مانند آن، در موارد جریان اصول عملیه مانند استصحاب و یا قواعدی مانند طهارت و حلیت در اثبات جزء و یا شرط و یا نفی مانع، مکلف تکلیفی را انجام داده که دارای شرط بوده و ظاهرا کمبودی نداشته و از این‌رو، اجزاء آن از مأموربه مسلّم است و نباید در آن تردید شود. به عبارتی دیگر، کشف خلاف در این مورد، موجب کشف خلاف و فقدان شرط، نمی‌شود و اصلا کشف خلاف معنا ندارد؛ زیرا، به مقتضای اصل یا قاعده شرط توسعه پیدا کرده و مکلف واجد آن بوده و باید آن مأموربه را مطابق آن انجام می‌داد.

دو نمونه تطبیق موردی

چنان‌که از متن کفایة الأصول استفاده می‌شود، استدلال مرحوم آخوند و نیز نمونه‌های که مطرح کرده هم شامل اصول عملیهٔ مانند استصحاب که از اصول عملیهٔ معروف است می‌شود و هم شامل قواعدی مانند طهارت، حلیت و برائت شرعی که از آن‌ها به اصالة الطهارة و اصالة الحلیة نیز، تعبیر می‌شود. روشن است تطبیق نظریهٔ حکومت و توضیح آن نسبت به ادلهٔ این مجموعه با همدیگر، مجال دیگر و فروان‌تر می‌طلبد اما در ذیل تلاش می‌شود دو مورد از آن‌ها به صورت نمونه توضیح داده شود:

ادلهٔ قاعدهٔ طهارت مانند «وَ كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ.» (نوری، ۱٤۰۸: ۵۸۳/۲)[٤] و یا «كُلُّ شَيْءٍ نَظِيفٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِر.» (حر عاملی، ۱٤۱٦: ٤٦۷/۳) بر ادلهٔ اشتراط طهارت در نماز و هر آن‌چه مشروط به طهارت است مانند «وَ لاَ صَلاَةَ إِلاَّ بِطَهُورٍ» (حر عاملی، ۱٤۱٦: ۳۷۲/۱) از نظر عرف حکومت دارد و مراد از آن را تفسیر کرده و به طهارت واقعی و ظاهری، توسعه می‌دهد؛ زیرا، اگر به این نحو میان این دو طائفه از ادله جمع نشود به تناقض یا لغویت طائفهٔ دوم، منجر می‌گردد؛ یعنی نمی‌توان ملتزم شد از یک طرف شارع طهارت واقعی را در نماز و برخی احکام دیگر اعتبار کرده و از طرفی فرموده است: هر چیز مشکوک الطهارة، برای شما پاک است! این تناقض است و از سوی دیگر، این حکم دوم، ناظر به ادلهٔ نجاسات نیست؛ زیرا، آن‌چه در خارج نجس و یا طاهر است به خاطر شک تغییر ماهیت پیدا نمی‌کند تا اگر نجس هم باشد به خاطر شک مکلف، پاک شود بلکه ناظر به آثار طاهر واقعی بوده و آن‌ها را توسعه می‌دهد که مراد شارع انحصار آن آثار در طاهر واقعی نیست بلکه می‌توانید آثار که طاهر واقعی دارد بر این مشکوک الطهارة مترتب کنید و مثلا، چنان‌که با طاهر واقعی نماز می‌خوانید و یا آن را می‌خورید اکنون با این مشکوک هم نماز بخوانید و آن را بخورید و اگر ترتیب آثار طاهر واقعی بر آن مترتب نشود، جعل حکم برای مشکوک الطهارة، لغو است. در نتیجه، اتیان نمازی که شرط طهارت در آن با اصالة اطهاره، احراز شده از مأموربه واقعی مجزی است و چنان‌چه در داخل وقت و یا خارج وقت کشف خلاف گردد و مکلف بداند

لباسی که مشکوک بود و با آن نماز خواند واقعا نجس بوده، ضرری به نماز خوانده شده نمی‌زند تا نیاز به اعاده و یا قضا باشد؛ زیرا، او نماز را با مصداق تعبدی طهارت خوانده که شارع توسعه داده و به تعبیر مرحوم اصفهانی، کشف خلاف نشده است:

من الواضح أن مفاد قوله- عليه السلام-: «كلّ شيء طاهر أو حلال»[5] هو الحكم بالطهارة أو الحلية ابتداء من غير نظر إلى واقع يحكي عنه، و الحكم بالطهارة حكم بترتيب آثارها، و إنشاء لأحكامها التكليفية و الوضعية- و منها الشرطية- فلا محالة يوجب ضمّه إلى الأدلّة الواقعية التوسعة في الشرطية، و مثله ليس له كشف الخلاف؛ لأنّ ضمّ غير الواقع إلى الواقع لم ينكشف خلافه (اصفهانی، نهاية الدراية، ۱۴۲۹: ۳۹۲/۱)

این تبیین از نسبت ادلهٔ قاعدهٔ طهارت با آثار طهارت واقعی اگرچه به موردی مربوط است که حکومت موجب توسعه شده و برای واجبی، شرط و یا جزئی را تعبدا به عنوان شرط و جزء، اثبات کرده است اما به عنوان الگو می‌تواند بر نسبت قاعدهٔ رفع و ادلهٔ جزئیت و شرطیت نیز، انطباق پیدا کند. مثلا، ما می‌دانیم واجبی مانند نماز مرکب از اجزا و شرایط است و از سوی دیگر، پیامبر اکرمﷺ فرموده است:

رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لاَ يَعْلَمُون...» (حر عاملی، ۱٤۱٦: ۱۵/ ۳٦۹)

مطابق این روایت از جمله اموری که احکام آن بر فرض وجود در واقع، از مسلمانان برداشته شده، «ما لا یعلمون؛ آن‌چه را نمی‌دانند» است؛ لفظ «ما» اصطلاحا موصول و در این ترکیب اعم از حکم و موضوع را پوشش می‌دهد؛[6] یعنی هر آن‌چه را انسان نمی‌داند شارع نسبت به آن حکمی، جعل نکرده و مکلف در عمل آزاد است؛ مثلا، اگر بعد از فحص دلیلی بر جزئیت سوره یا مانعیت موی حیوان مانند خرگوش در نماز پیدا نشد، حکمی در آن زمینه نیست[7] ولی آیا منظور از آن اختصاص احکام جزء و شرط به کسانی است که عالم به آن‌هاست؟ و برای کسانی که نتوانسته دلیلی بیابند و در شک مانده، واقعا جزء و شرط، تخصیص خورده است؟ قطعا با توجه به اشتراک عالم و جاهل در احکام و نیز بطلان تصویب براساس رویکرد قاطع امامیه، پاسخ به این پرسش‌ها منفی است و تنها یک گزینه باقی می‌ماند

و آن رفع ظاهری آثار جزئیت و مانعیت است؛ یعنی اگر واقعا سوره جزء نبود و یا موی خرگوش در نماز از موانع نبود، اکنون که حکم آن را نمی‌دانیم و شک داریم آثار همان عدم جزئیت و عدم مانعیت واقعی را، مترتب و چنان عمل می‌کنیم که گویا اصلا شرط و مانعی در این موارد، جعل نشده است. این نحوهٔ توافق میان ادلهٔ قاعدهٔ رفع و ادلهٔ اجزا و شرایط، مبتنی بر تلقی عرف از حکومت میان آن‌هاست تا از یک طرف، بر ظاهر هر دو طائفه از ادله تحفظ شده و از طرفی، از توالی فاسد مانند اختصاص احکام به افراد عالم و تصویب، اجتناب گردد. در نتیجه، چنان‌چه به مقتضای حدیث رفع، نماز بدون سوره خوانده شود، این نماز از امر واقعی مجزی است؛ زیرا، شارع خودش اجازه داده است که در فرض شک در جزئیت سوره، نماز را بدون آن خواند و از این‌رو، در صورت کشف جزئیت سوره در نماز، کشف خلاف نشده است؛ زیرا، مکلف در فرض شک، مأموربه را مطابق دستور شارع، اتیان کرده که عنوان نماز بر آن، منطبق است.[۸]

جمع‌بندی: از نظر مرحوم آخوند مقتضای امارات با اصول عملیه در اجزاء تفاوت دارد؛ اتیان مأموربه از امر واقعی در صورت کشف خلاف چنان‌چه براساس اصول عملیه انجام شده باشد، مجزی است و نیاز به اعاده و قضا نیست اما در امارات این گونه نیست و در صورت کشف خلاف علی القاعده و صرف نظر از ادلهٔ دیگر، باید اعاده و یا قضا شود. ریشهٔ این تفاوت، به لسان این دو دسته از ادله بر می‌گردد؛ در اصول عملیه، لسان ادله بر ادلهٔ اشتراط، جزئیت و مانعیت، حاکم است و آن‌ها را یا توسعه می‌دهد و یا تضییق می‌کند و از این‌رو، نسبت به واقع کشف خلاف معنا ندارد اما کارکرد لسان ادلهٔ امارات واقع‌نُمایی، است و تصرفی در آن ادله ندارد. از این‌رو، در صورت کشف خلاف، خلل در مأموربه واقعی کشف شده و مکلف باید آن را جبران نماید.

این تحلیل از مرحوم آخوند در تفکیک اصول عملیه از امارات در مسألهٔ اجزاء، ابتکاری است و اکثر شاگردانش هم جز مرحوم اصفهانی، از آن انتقاد کرده اند.

نقدها و مخالفت‌ها

چنان‌که اشاره گردید دیدگاه مرحوم آخوند در مسئلهٔ اجزاء اوامر ظاهری مستند به اصول عملیه، با انتقاد برخی اصولیان و از جمله شاگردان برجسته‌اش مانند مرحوم نائینی، مواجه شده است؛ از نظر وی، تفکیک میان لسان ادلهٔ اصول عملیه و امارات، راه به جایی نمی‌برد و نمی‌توان از این زاویه مقتضای اصول عملیه را در باب اجزاء متفاوت از امارات، ارزیابی کرد. بنابراین، رویکرد انتقادی به آخوند از همان حلقهٔ شاگردانش، آغاز گردید و توسط مرحوم خویی، ادامه یافت و براین اساس اگرچه انتقاد از رویکرد آخوند در این مسأله ریشه در اندیشه‌های اصولی مرحوم نائینی دارد ولی به دو جهت ذیل باید بر اندیشه‌های مرحوم خویی تمرکز کرد:

نخست، مرحوم خویی از شاگردان مرحوم نائینی است و در تداوم طرز تفکر او از سوی ایشان انتظار می‌رود شاهد آراستگی و پختگی بیشتر این رویکرد انتقادی، باشیم و دوم، عصر خویی اگرچه از عصر آخوند فاصلهٔ تاریخی ندارد ولی به اندازهٔ یک نسل فاصله گرفته و مطالعهٔ این مسأله در چنین چشم‌انداز، میزان تحول و پویایی علم اصول در چهارچوب اجتهاد فقه شیعه را در دو عصر متفاوت، نشان می‌دهد.

با توجه به این مقدمه از نظر خویی افزون بر موارد اصول در امارات هم اجزاء تصور می‌شود مشروط به آن که از جهت مبنایی نظریهٔ سببیت را، بپذیریم.[۹] بنابراین، آن‌چه در این مسأله می‌تواند راهگشا باشد تفکیک بین لسان ادلهٔ اصول و امارات نیست بلکه تفکیک میان مبانی در بارهٔ حجیت تمام اوامر ظاهری است و ادعا و استدلالی که آخوند ارائه داده هم با موارد نقض مواجه است و هم به صورت تحلیلی، مشکل دارد اما نخست:

۱. ارائهٔ موارد نقض

مواردی در فقه هست که اصالة الطهارة، استصحاب و مانند آن در شرایط شک، جریان پیدا کرده ولی بعد از کشف خلاف مفادشان، فقیهان و اصولیان در آن موارد حکم به عدم اجزاء،

کرده و به مقتضای این اصول، اعتماد نکرده‌اند؛ مثلا:

الف) در موارد که مشکوک مربوط به غیر ابواب نماز و احکام وضعیه مانند ملکیت و زوجیت باشد و براساس استصحاب حکم به بقاء آن‌ها گردد با کشف خلاف، تمام تصرفات متوقف بر ملکیت و زوجیت ابطال می‌شود و هیچ فقیهی به صحت تصرفات و اقدامات مالکانه اما مبتنی بر استصحاب، ملتزم نشده است با این که از نظر مرحوم آخوند استصحاب شرطیت مالکیت را به ظاهری و واقعی، توسعه می‌دهد؛ یعنی استصحاب مالکیت ظاهری را برای مکلف در فرض شک، اثبات کرده و اقدامات او در ظاهر مالکانه بوده است. ابعاد مدعا در واقع، لزوم تعمیم تمام آثار واقعی مستصحب، بر ظاهری است.[۱۰]

ب) اگر مکلفی به استناد قاعدهٔ طهارت و یا استصحاب با آب مشکوکی وضوء بگیرد و بعد معلوم شود آن آب نجس بوده است، نمی‌توان به صحت آن وضوء و نمازی که با آن خوانده، حکم کرد.

ج) اگر لباس نجس با آبی شسته شود که طهارت آن به استناد اصالة الطهاره و یا استصحاب احراز شده است و بعد کشف خلاف گردد و معلوم شود که آن آب نجس بوده است، نمی‌توان حکم به طهارت آن لباس کرد.

به اذعان آخوند ادلهٔ قاعدهٔ طهارت و یا استصحاب در این دو مورد اخیر؛ یعنی شک در طهارت حدثی و حسّی خبثی، شرطیت طهارت را توسعه داده و علی‌القاعده باید آن وضو صحیح و لباس پاک باشند اما در فقه به آن اعتماد نشده و همه قائل به نجاست لباس و عدم صحت وضو، شده اند.

این نمونه‌ها به روشنی نشان می‌دهد که علی‌رغم جریان اصول عملیه در برخی موارد با کشف خلاف تمام آثار آن ابطال شده و هیچ فقیهی به استناد این که نمونه‌های فوق مجرای اصول عملیه بوده اند، بی پروای کشف خلاف نشده اند. بنابراین، جریان اصول در فرض شک هیچ تغییری در واقعیت‌ها نمی‌دهد و از این‌رو، در صورت کشف خلاف باید علی‌القاعده در تمام موارد به مقتضای علم عمل گردد.

در تقریراتی که از دروس مرحوم خویی در دسترس اند(خویی، ۱۴۱۷: ۲۵۵/۲؛ همو، ۱۴۲۲: ۲۷۵/۱) و هم‌چنین در حاشیه‌ای که بر کلام استادش دارد (خویی، ۱۳۵۲: ۱۹۸/۱-۱۹۹) این نمونه‌ها با مختصر تفاوت، تکرار شده‌اند ولی به نظر می‌رسد دو مورد اخیر به صورت دقیق، بیان نشده است؛ زیرا، اگر در موردی طهارت از حدث و یا خبث با استصحاب و یا اصل طهارت احراز می‌شود و سپس با آن نماز اتیان می‌گردد و بعد خلاف اصل کشف می‌شود نماز صحیح و حداقل این مثال مورد مناقشه است و نمی‌تواند به عنوان مورد نقض ادعای مرحوم آخوند، مطرح شود. آن‌چه مسلّم است و همه به بطلان چنان طهارت فتوا داده‌اند و از جمله خود مرحوم آخوند هم نمی‌تواند از دیگران متفرد باشد کشف خلاف قبل از نماز است؛ مثلا، شخصی براساس استصحاب و یا اصالة الطهاره، با آبی وضو می‌گیرد و یا آن که بدنش و یا لباسش را با آن تطهیر می‌کند اما «قبل از نماز» شکش زائل شده و به نجاست آن آب، علم پیدا می‌کند. در این مورد نمی‌توان با آن وضو و یا بدن به ظاهر تطهیر شده، نماز خواند. برخلاف مقرران درس مرحوم خویی تنها برخی از مقرران دروس اصول شهید صدر به این نکته توجه داشته و مثال را به صورت دقیق، مطرح کرده است[۱۱] و در تقریر خود نائینی هم تنها نجاست ملاقَی به عنوان مورد نقض مطرح شده است؛ یعنی اگر در موردی با استصحاب و یا اصالة الطهاره حکم به طهارت چیزی گردد اما بعد کشف خلاف و نجاست آن معلوم شود در این صورت با هرچه تماس داشته حکم به نجاست آن‌ها می‌گردد با این که از نظر آخوند ادلهٔ اصول عملیه طهارت را توسعه داده و در حین ملاقات آن شیئ مشکوک با چیز دیگر، به استناد اصول در ظاهر طاهر بود و بعد از آن با نجسی دیگر، تماس پیدا نکرده است. (نائینی، ۱۳۷۶: ۲۵۱/۱) در این فرض، اگر حکم به طهارت ملاقِی گردد به تناقض منجر می‌شود؛ زیرا، چگونه می‌توان ملاقی (لباس یا نجس) طاهر اما ملاقَی (آب مورد استفاده) نجس باشد؟

به هرحال، آن‌چه تحت عنوان نقض بر مختار و مبنای مرحوم آخوند مطرح شده از نظر مرحوم اصفهانی، بسیار مهم و و از قوی‌ترین انتقاداتی در این زمینه است (اصفهانی، ۱۴۱۶: ۱۲۷/۱)

پاسخ‌ها از موارد نقض

برخی از معاصران از آن‌چه به عنوان موارد نقض مطرح شده پاسخ داده اند؛ مانند این که امثال خویی، نسبت حکومت بین ادله را خلط و گمان کرده‌اند ادلهٔ استصحاب و مانند آن در ادلهٔ طهارت و نجاست، حاکمانه تصرف کرده و آن‌ها را توسعه داده یا تضییق کرده است و از این‌رو، به این سؤال دامن زده‌اند که چگونه با وجود حکومت استصحاب و یا اصالة الطهاره، در فرض کشف خلاف، نمی‌توان حکم به صحت وضو و یا طهارت بدن و لباسی کرد؟ مفروض این است که آب در زمان استفاده مشکوک و مجرای اصولی مانند استصحاب و یا اصالة الطهاره بوده و براساس حکومت شرط ظاهری و تعبدی طهارت، تحصیل شده است.

بنابراین، از نظر برخی مدافعان نظریهٔ اجزاء در اصول عملیه، حکومت بین ادلهٔ اصول عملیه و نجاسات نیست تا در واقعیت آن‌ها تصرف شده و نجس واقعی در ظرف شک طاهر اعلام گردد و براین اساس، نتیجه‌گیری شود که باید در فرض کشف خلاف هم طهارت ملاقی مستصحب پذیرفته شود بلکه حکومت بین ادلهٔ اصول و آثار اشیاء نجس است؛ زیرا، تصرف در خود واقعیت اشیاء نجس به لحاظ شک، غیرمعقول است ولی تصرف در آثار آن و در عرصه‌های تشریع مانند شرطیت، جزئیت و مانعیت ممکن است و شارع می‌تواند مکلف را به ترتیب آثار طاهر واقعی بر شیئ مشکوک به طهارت، وادارد تا در ظرف شک آثار طاهر واقعی را بر آن آب مشکوک، مترتب کند؛ مثلا، از جملهٔ آثار آب طاهر واقعی، صحت وضو و تطهیر بدن و لباس با آن بود که به حکم استصحاب و اصالة الطهارة در ظرف شک بر آب مشکوک، مترتب می‌گردد. نتیجهٔ عرفی جمع این دسته از ادله چنان که قبلا توضیح داده شد با ادلهٔ شرطیت طهارت، توسعهٔ شرطیت طهارت برای مکلف در زمان شک، خواهد بود. بنابراین، حکم به نجاست ملاقِی در صورت کشف نجاست ملاقَی، از آثار خود نجاست است و شارع در آن تصرفی نکرده تا مورد شک را استثناء کرد باشد. (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۳۱۸/۱) افزون براین، مثال که مطرح شده خارج از محل نزاع و مربوط به مورد زوال شرط قبل از اقدام به عمل و یا اتمام آن است و در چنین فرض، اگر به هر جهتی وضو

با آب طاهر، نقض شود، شرط طهارت زایل می‌شود با کشف خلاف در طهارت آب مشکوک هم شرط زایل خواهد شد.

البته به این نکته هم باید توجه کرد که قواعد اصولی مانند قواعد فلسفی نیست تا هیچ گونه پذیرای تخصیص و تقیید نباشد. از این‌رو، موارد نقض چون نجاست ملاقی می‌تواند به عنوان تخصیص در نظر گرفته شود. هم‌چنین، نمونه‌های که از باب معاملات به عنوان موارد نقض ارائه گردید، به ادعا و استدلال آخوند که متمرکز بر مأموربه مرکب از اجزا و شرایط در عبادات است، خللی وارد نمی‌تواند و اصولا، محط بحث اجزاء در علم اصول، کفایت مأتی‌به به امر اضطراری و ظاهری، از امر واقعی است؛ زیرا، تنها در این موارد امکان جلب و جبران مصلحت به صورت جایگزین توسط اوامر ظاهری، تصور می‌شود و اما در باب معاملات که ملاکات و مصالح آن عقلانی، تابع متغیرهای واقعی در خارج است تصور جبران مصلحت از طریق استصحاب و دیگر اصول عملیه، غیرمعقول است.

۲. پاسخ تحلیلی

محور استدلال مرحوم آخوند حکومت لسان ادلهٔ اصول بر ادلهٔ شرطیت، جزئیت و مانعیت در واجبات مرکب، بود؛ به نظر ایشان، این ویژگی در لسان ادلهٔ امارات، مفقود بوده و آن‌ها ناظر به واقع و کشف آن، جعل شده اند. از این‌رو، با کشف خلاف واقع در امارات، اذعان به اجزاء، معنا نداشته و باید خود واقع به نحوی تدارک و جبران گردد اما اصول عملیه که ناظر به واقع جعل نشده‌اند کشف واقعیت، کشف خلاف مفاد اصول نیست تا از جبران و تدارک، گفت‌وگو شود. ادلهٔ اصول عملیه با تصرف در ادلهٔ مانعیت، جزئیت و شرطیت، مصادیقی را تعبدا افزوده و مکلف با اتیان آن‌ها، به شرط و جزء و یا عدم مانع تعبدی، عمل کرده است؛ یعنی کشف این که آب مورد استفاده در وضو با استصحاب واقعا نجس بوده یا فلان حیوان به استناد اصالة الطهارة، غیرمأکول اللحم و پوستش در نماز از موانع بوده، کشف خلاف استصحاب و اصل طهارت نیست؛ زیرا، آن‌ها متکفل اثبات واقع نبوده‌اند بلکه شرطیت

طهارت و حلیت را در ظرف شک به طهارت و حلیت ظاهری توسعه داده‌اند و مکلف هم آن را اتیان کرده است.

مرحوم خویی به تبعیت از مرحوم نائینی، نخست تصرف ادلهٔ اصول بر ادلهٔ اشتراط و مانند آن را، براساس حکومت، پذیرفته است اما نتیجه‌گیری نهایی مرحوم آخوند مبنی بر اجزاء را، نمی‌پذیرد؛ به نظر ایشان، تحلیل روابط ادلهٔ اصول و اشتراط و جزئیت، براساس سازوکار حکومت درست است اما نباید از یاد برد که این حکومت مسبوق به شک در حکم واقعی و حکومت آن ظاهری و موقت است. بنابراین، تمام کارکرد آن محدود به ظرف شک است و با ارتفاع شک، حکومتی وجود ندارد تا از مقتضای آن در جهت توسعه و یا تضییق حقیقی شرطیت و مانند آن، گفت‌وگو گردد:

> ان هذه الحكومة حكومة ظاهرية موقتة بزمن الجهل بالواقع و الشك فيه و ليست بحكومة واقعية، لكي توجب توسعة الواقع أو تضييقه. و نتيجة هذه الحكومة بطبيعة الحال ترتيب آثار الواقع ما لم ينكشف الخلاف، فإذا انكشف فلا بد من العمل على طبق الواقع. و بكلمة أخرى ان الشرط هو الطهارة أو الحلية الواقعية فحسب بمقتضى الأدلة الواقعية، و هذه القواعد و الأصول انما تثبت الطهارة أو الحلية في مواردها عند الشك و الجهل بها، و المكلف مأمور بترتيب آثار الواقع عليها ما دام هذا الشك و الجهل. فإذا ارتفع انكشف ان العمل فاقد له من الأول و عليه فما أتى به غير مأمور به واقعاً. و من الطبيعي ان اجزاء غير المأمور به عن المأمور يحتاج إلى دليل خاص و إلا فمقتضى القاعدة عدم اجزائه عنه (خویی، محاضرات فی اصول الفقه، ۱۴۱۷: ۲۵۷/۲)

بنابراین، مطابق توضیح خویی، اگر مکلف طهارت بدن و یا لباسش را با استصحاب و یا اصالة الطهاره احراز کند و با آن نماز بخواند ولی در واقع آن‌ها نجس باشد نمازش در ظاهر صحیح خواهد بود و آثار نماز واقعی را خواهد داشت اما در واقع باطل است؛ زیرا، بدون طهارت و با نجاست اقامه شده است. کشف در این گونه موارد، کاشف از این است که نماز او از آغاز فاقد شرط بوده و نماز که باید واقعا اتیان می‌کرد نکرده و در نتیجه، مطابق مأموربه نبوده تا نیاز به اعاده و قضا نداشته باشد. پس، کارکرد امر ظاهری و یا جریان اصول عملیه در

این موارد چیست؟ پاسخ واضح مرحوم خویی این است که با اتیان مأموربه ظاهری، مکلف در ترک مأموربه واقعی معذور تا زمان بقا جهل و شک معذور است و چنان‌چه خلاف آن کشف شود عذری ندارد تا به آن شرایط ادامه دهد بلکه باید اگر وقت هست اعاده و اگر نه باید قضا کند؛ زیرا، حقیقت احکام ظاهری، احکام عذری است نه آن که احکام حقیقی باشند:

فالأحكام الظاهرية في الحقيقة أحكام عذرية فحسب، و ليست أحكاماً حقيقية في قبال الأحكام الواقعية، و المكلف مأمور بترتيب آثار الواقع عليها ما دام الجهل و إذا ارتفع ارتفع عذره، و بعده لا يكون معذوراً في ترك الواقع و ترتيب آثاره عليه من الأول. (خویی، ۱۴۱۷: ۲۵۷/۲)

چنان که ملاحظه می‌گردد از نظر مرحوم خویی، حکومت بر دو قسم است و کارکرد واحد ندارد:

۱) حکومت واقعی: در این نوع از حکومت شک در حکم واقعی به عنوان موضوع اخذ نشده و در نتیجه، موجب توسعه و یا تضییق در موضوع دلیل محکوم می‌شود.

۲) حکومت ظاهری: این نوع از حکومت مخصوص به شک در حکم واقعی است و تنها به صورت ظاهری و موقت، موجب توسعه و تضییق در دلیل محکوم می‌شود.

۳) کارکرد حکومت ظاهری مانند تمام احکام ظاهری این است که مکلف تا زمان جهل و شک، در ترک حکم واقعی معذور است نه آن که تکلیف واقعی او منقلب شود.

۴) با زوال شک و کشف خلاف، عذر مکلف پایان می‌پذیرد و او باید مطابق آن‌چه در واقع مأموریت داشته عمل کند؛ زیرا، مأتی‌به ظاهری از مأموربه واقعی مجزی نیست.

البته تمام این گفت‌وگوها معطوف به مقتضای قاعده در اجزاءاست تا نقش ادلهٔ اصول عملیه در این باره، مشخص گردد؛ یعنی اگر مکلفی براساس جریان اصل استصحاب و یا قاعدهٔ طهارت و مانند آن شرط مشکوکی را احراز کرد، یا جزء مشکوکی را نفی کرد و یا حلیت استفاده از پوست فلان حیوان را در نماز احراز کرد و بعد واقعیت، خلاف آن را نشان داد، چه باید کرد. بنابراین، در موردی احتمال دارد به خاطر دلیل خاص، از مقتضای اصول عملیه و یا احکام ظاهری دیگر، صرف نظر شود و این به مسئلهٔ اجزاء ربط ندارد اگرچه در نتیجه با آن

مشترک است؛ مثلا، در مورد نماز مانند «قاعدهٔ لا تعاد»[۱۲] وجود دارد و براساس آن به فقدان برخی از شروط و یا اجزاء، ترتیب اثر داده نمی‌شود ولی این غیر از آن است که بگوییم با جریان اصول عملیه، آن نماز از مأموربه واقعی مجزی است. (خویی، محاضرات فی اصول الفقه، ۱۴۱۷: ۲۵۸/۲)

دفاعیه‌ها و نقدها

ظاهرا تقسیم حکومت به واقعی و ظاهری را نخست مرحوم نائینی مطرح کرد و بعدا برخی از اصولیان و نیز شارحان اندیشه‌های اصولی آخوند، ادامه دادند. ملاک این تقسیم‌بندی، اتخاذ شک و یا عدم آن نسبت به حکم واقعی است؛ یعنی اگر در جعل هر حکمی شک و جهل نسبت به حکم واقعی اخذ شد، این حکم ظاهری و به لحاظ رتبه متأخر از حکم واقعی و در طول آن قرار دارد و چنان‌چه شک به واقع ملاحظه نشده و به عنوان اولی جعل گردد، این حکم واقعی و در عرض آن قرار دارد. بنابراین، حکومت «الطواف بالبیت صلاة» نسبت «لا صلاة الا بطهور»، واقعی است؛ زیرا، الطواف بالبیت صلاة، مشروط به شک در هیچ حکمی نشده است و از این‌رو، حکومت آن بر ادلهٔ شرایط نماز، واقعی است؛ یعنی یک مصداق تعبدی دیگر برای نماز به صورت همیشه توسعه داده شده تا در مورد آن در برخی احکام و شرایط، مانند نماز عمل شود اما حکومت اصالة الطهاره و استصحاب بر احکام طهارت، ظاهری است؛ زیرا، مشروط به شک در واقع است؛ یعنی مکلف براساس استصحاب و اصالة الطهاره در موردی عمل می‌تواند که نسبت به طهارت واقعی آن مورد، شک داشته باشد. بنابراین، جعل و دوام کارکرد آن‌ها تابع شک است و با ارتفاع آن این حکومت خود به خود مرتفع می‌شود نه آن که واقعا طهارت ظاهری در کنار طهارت واقعی به عنوان یک مصداق به صورت همیشه، افزوده شده و مصداق طهارت توسعه پیدا کرده باشد؛ اصولا، با توجه به نقش شک در موضوع اصالة الطهاره و مانند آن، تصور توسعهٔ طهارت به واقعی و ظاهری متناقض است.

این مبنا و مثال‌ها در تقسیم حکومت به واقعی و ظاهری به صورت فراوان در آثار مرحوم

نائینی و خویی و نیز دیگران، مطرح شده است. (نائینی، ۱۳۷۶: ۲۵۰/۱؛ خویی، ۱۴۱۷: ۲۵۷/۲) اما به نظر می‌رسد هم اصل این مبنا و تقسیم‌بندی در مورد حکومت و هم تطبیق آن در مسئلهٔ مورد مناقشه، خالی از مشکل نیست؛ زیرا:

اولا، حکومت، نظارت مفسرانهٔ دلیلی بر دلیل دیگر است و تقسیم آن به ظاهری و واقعی، معنا ندارد؛ هر دلیلی اگر عرفا ظرفیت تبیین و تفسیر دلیل دیگر را داشته باشد مفسر آن و حاکم بر آن است. بنابراین، تقسیم آن به اعتبار این که مستفاد از آن حکم ظاهری است یا واقعی، ربط به حکومت ندارد. (امام خمینی، ۱۴۲۳: ۱۱۲/۲)

ثانیا، بر فرض آن که برخی حکومت‌ها ظاهری باشند ولی در مورد مقتضای اصول عملیه نسبت به اجزاء، تطبیق نمی‌کند؛ زیرا، در این مورد ما با سه دلیل مواجه هستیم:

نخست: دلیل نجاست واقعی لباس و یا بدن است که اکنون واقعیت آن کشف شده و معلوم شده با نجاست تماس پیدا کرده است؛

دوم، دلیل اشتراط طهارت در نماز است؛ مانند «لا صلاة الا بطهور»؛

سوم، دلیل اصالة الطهاره و یا استصحاب. (امام خمینی، ۱۴۳۰: ۴۷۶؛ صدر، همان: ۴۵۸/۴)

منتقدان مرحوم آخوند گمان کرده‌اند ایشان از حکومت دلیل اصالة الطهاره بر دلیل نجاست ثوب که دلیل واقعی است، سخن می‌گوید در حال که این نسبت بین آن‌ها وجود ندارد؛ زیرا، اصالة الطهاره، نمی‌تواند چیزی را که در واقع نجس است، طاهر و یا دارای آثار واقعی آن قرار دهد؛ این تناقض است و اصل عملی حداکثر در ظرف شک آن را طاهر عنوان کرده بود و اکنون با زوال شک باید آثار خودش بر آن ترتیب داده شود که از آن جمله عدم طهارت نمازی است که با آن خوانده شده است.

چنان که مرحوم اصفهانی پاسخ داده و قبلا گذشت (اصفهانی، ۱۴۲۹: ۳۹۲/۱) این گمان در حق آخوند بر صواب نیست؛ زیرا، ایشان از حکومت استصحاب و اصالة الطهاره بر نجاست واقعی، سخنی نگفته بلکه از حکومت آن بر ادلهٔ اشتراط، جزئیت و مانعیت، سخن می‌گوید. بنابراین، این که شک در طهارت و نجاست نمی‌تواند واقع را تغییر بدهد مسلّم است و مورد

مشکوک در فرض انکشاف خلاف، نجس است اما شارع می‌تواند در آثار آن تصرف کرده و آن را مانند طاهر واقعی قرار دهد؛ مثلا، از جمله آثار طهارت واقعی، صحت نماز با آن و جواز اکل و شرب آن است و ترتیب آثار طاهر واقعی بر مشکوک، صحت نماز با آن و استفاده از آن در امور متوقف بر طهارت است. اصل مدعا این است؛ یعنی از یک طرف شارع اموری را مشروط به طهارت کرده و از طرفی، حکم به ترتیب آثار طهارت واقعی بر موارد مشکوک کرده است. مقتضای جمع عرفی این دو دسته از ادله این است که مراد شارع از طهارت در جایگاه شرط، طهارت واقعی نیست بلکه طهارت ظاهری را هم پذیرفته و در نتیجه، اصالة الطهاره و مانند آن بر دلیل شرطیت طهارت در نماز، حکومت دارد و آن را به طهارت واقعی و ظاهری توسعه داده و هیچ تعارضی هم با ادلهٔ نجاست واقعی ندارد؛ زیرا، «فإنّ کون الشيء نجسا في الواقع لیس معارضا لوجوب ترتیب أثر الطهارة.» (امام خمینی، ۱۴۳۰: ۴۷۶؛ همو، ۱۴۲۳: ۱۵۱/۱) بنابراین، تلاش مرحوم خویی در ارائه تصویر از عدم تنافی میان احکام ظاهری و واقعی در این مورد، متکلفانه و بی جهت است. (خویی، ۱۴۲۲: ۳۷۵/۱-۳۷۷)

بنابراین، دلیل محکوم، دلیل نجاست واقعی نیست تا دلیل حاکم نسبت به آن ظاهری تلقی شده و کشف خلاف در آن تصور گردد بلکه دلیل اشتراط است و از این جهت، کشف خلاف در آن معنا ندارد؛ زیرا، خود شارع شرط طهارت را توسعه داده و مکلف در هنگام عمل واجد آن بوده و خلاف آن هم کشف نشده است.

نتیجه

مشهور اصولیان و از جمله مرحوم نائینی و نیز مرحوم خویی در اجزاء مأموربه ظاهری اعم از این که مقتضای اماره باشد یا اصل، قائل به عدم اجزاء شده اند؛ یعنی در فرض که خلاف مقتضای اماره و یا اصل عملی کشف گردد و معلوم شود آن‌چه اتیان شده فاقد شرایط لازم بوده و یا خالی از مانع نبوده است، مکلف باید مأموربه واقعی را اعاده یا قضا کند؛ زیرا، حجیت احکام ظاهری، محدود به شرایط شک است و با زوال شک، احکام مترتب بر آن هم

زائل شده و مکلف باید در بارهٔ تکلیف که از او فوت شده، مجددا تصمیم بگیرد. مرحوم آخوند خراسانی ظاهرا برای نخستین‌بار اصول عملیه مانند استصحاب، اصالة الطهاره، اصالة الحلیه و اصالة البرائه شرعی را، از امارات تفکیک کرده و در مورد آن‌ها قائل به اجزاء، شده است؛ این تفکیک مبتنی بر حکومت لسان دلیل این دسته از احکام ظاهری است که با این ویژگی ادلهٔ شرطیت، جزئیت و یا مانعیت در واجبات مرکب را، تفسیر و تبیین می‌کنند. این دسته از ادله احکام مانند ادلهٔ اصالة الطهاره، ادلهٔ شرطیت طهارت در نماز را، تفسیر کرده و آن را به طهارت ظاهری و واقعی، توسعه می‌دهد. در نتیجه، عمل به مقتضای مانند اصالة الطهاره، عمل به مقتضای شرط موسعی است که شارع آن را اعتبار کرده و کشف خلاف نسبت به آب مشکوک، منجر به کشف خلاف در عمل به شرط، نمی‌شود؛ مکلف در هرحال،واجد شرط طهارت بوده است.

مرحوم نائینی از طرح حکومت میان ادله در این مورد، انتقاد کرده است؛ به نظر ایشان، حکومتی که آخوند از آن در این موارد سخن می‌گوید، حداکثر حکومت ظاهری است؛ یعنی حکومتی اصالة الطهاره بر دلیل نجاست ثوبی که اکنون معلوم شده با آب نجس تطهیر شده، مسبوق و مشروط به شک در حکم واقعی است و با زوال شک جریان اصالة الطهاره منتفی شده و باید از نو آثار واقعی نجس بر آن، مترتب گردد. علی‌رغم آن که اکثر شارحان و اصولیان معاصر از انتقاد نائینی استقبال کرده ولی برخی مانند مرحوم امام خمینی مسیر آخوند را ادامه داده است. امام توضیح می‌دهد که منظور آخوند از حکومت میان ادله، حکومت بین ادلهٔ اصول عملیه و متنجسات نیست تا در طول آن و ظاهری باشد بلکه میان اصول عملیه و آثار شرعی آن مانند طهارت در نماز است. از این منظر، لسان ادلهٔ اصول عملیه حاکم بر ادلهٔ آثار شرعی مشکوک بوده و حقیقتا آن را توسعه داده است.

البته تمام این گفت‌وگوها متمرکز بر مقتضای ادلهٔ اصول عملیه در باب اجزاء است و ربط به ادله و قواعد خاص دیگر در این موارد، ندارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. «جَزَأَ: الْجِيمُ وَالزَّاءُ وَالْهَمْزَةُ أَصْلٌ وَاحِدٌ، هُوَ الِاكْتِفَاءُ بِالشَّيْءِ. يُقَالُ اجْتَزَأْتُ بِالشَّيْءِ اجْتِزَاءً، إِذَا اكْتَفَيْتُ بِهِ. وَأَجْزَأَنِي الشَّيْءُ إِجْزَاءً إِذَا كَفَانِي.» (ابن فارس، ۱۹۷۹م: ۴۵۵/۱)

۲. «... كل حكم ثبت ظاهرا عند الجهل بالحكم الواقعي الثابت في علم الله تعالى فيشمل الحكم الثابت بالأمارات و الأصول معا فيكون الحكم الظاهري.» (مظفر، ۱۳۷۸ش: ۲۵۵)

۳. تفاوت موضوع و متعلق در این است که موضوع همیشه در خارج مفروض الوجود در نظر گرفته شده و خارج از اختیار و ارادهٔ مکلف است اما متعلق اموری تحت ارادهٔ مکلف است و باید در خارج محقق شود: ان وجوب الصوم مثلا، موضوعه مؤلف من عدة عناصر تتوقف عليها فعليهٔ الوجوب، فلا يكون الوجوب فعليا و ثابتا الا اذا وجد مكلف غير مسافر ولا مريض وهلّ عليه هلال شهر رمضان، و اما متعلق هذا الوجوب فهو الفعل الذى يؤديه المكلف نتيجهٔ لتوجه الوجوب اليه، و هو الصوم فی‌هذا المثال. و على هذا الضوء نستطيع ان نميز بين متعلق الوجوب و موضوعه...(شهیدصدر، ۱۴۱۸: ۱۲۲/۱) لا شبهة في أنّ متعلق الأحكام هو فعل المكلف وما هو في الخارج ليصدر عنه، و هو فاعله وجاعله... (آخوندخراسانی، ۱۴۰۹: ۱۵۸) بنابراین، در فرض شک نسبت به طهارت آب معین در خارج، با جریان قاعدهٔ طهارت و یا با استصحاب طهارت آن در صورت داشتن حالت سابقهٔ طهارت، طاهر بودن آن اثبات می‌گردد و مکلف مانند صورتی که واقعا آب طاهر در اختیار دارد، مأمور به نماز می‌شود ولی سجده و افعال دیگر نماز از متعلقات است و در فرض شک با جریان قاعدهٔ تجاوز در اثنای نماز و یا قاعدهٔ فراغ بعد از آن، حکم به تحقق آن می‌شود.

۴. این متن را مؤلف مستدرک از مقنع مرحوم شیخ صدوق، نقل کرده است ولی در آن‌جا هم بدون استناد به معصوم به این تعبیر، ضبط شده است: «اعلم أن الماء كله طاهر، الا ما علمت أنه قذر» (المقنع، ۱۴۱۵: ۱۵) مصححان جدید مستدرک فقط تذکر داده‌اند که در منبع اصلی به جای «حتّی تعلم» «الا ماعلمت» است. البته در من لا يحضروه الفقيه از امام جعفر صادق‌علیه‌السلام به صورت مرسل و با این تعبیر، روایت شده است: «كلّ ماء طاهر الا ما علمت أنه قذر». (قمی،۱۳۶۳: ۵/۱) که به جای «شیئ» «ماء» دارد و جزء مرسلات فقیه، محسوب می‌شود. در ادامه این نوشتار، متنی از نهاية الدراية نقل شده که مصححان جدید این اثر روایت «كل شيء طاهر حتى تعلم أنه قذر» را به تهذیب ۱: ۲۸۴-

۲۸۵ باب: ۱۲، الحديث: ۱۱۹، و المقنع: ۵، ارجاع داده‌اند درحال که چنین متنی در آن‌جا دیده نمی‌شود. در هرحال، بین آن‌چه مشهور است و آن‌چه در منبع اصلی، ثبت شده، تفاوت وجود دارد.

۵. «هذا مضمون حديثين: الأول: «كل شيء طاهر حتى تعلم أنه قذر». التهذيب ۱: ۲۸۴- ۲۸۵ باب: ۱۲/ الحديث: ۱۱۹، و المقنع: ۵. و الحديث الثاني: «كل شيء هو لك حلال حتى تعرف أنه حرام ...». الكافي ۵: ۳۱۳ الحديث: ۴۰ من باب النوادر، كتاب المعيشة. (اصفهانی، ۱۴۲۹: ۳۹۳/۱) در پانوشت قبلی، توضیح داده شد که متن نخست با این مشخصات در تهذیب و مقنع، نیست.

۶. «فإن ما لا يعلم من التكليف مطلقاً كان في الشبهة الحكمية أو الموضوعية بنفسه قابل للرفع و الوضع شرعا.» (فیروزآبادی، ۱۴۰۰: ۲۲/۴)

۷. جریان برائت در شبهات حکمیه، مشروط به فحص از دلیل است و چنان‌چه فقیه از یافتن دلیل مأیوس گردید می‌تواند، برائت جاری کند ولی در شبهات موضوعیه، فحص از دلیل لازم نیست.

۸. فإذا ورد قوله سبحانه «أقم الصلاة لدلوك الشمس إلى غسق الليل» (اسراء: ۷۸)، و فرضنا ان السنة دلت على اعتبار اجزاء و شرائط، ثم حكم الشارع امتنانا برفع ما لا يعلمون من الاجزاء و الشرائط، يفهم العرف ان كيفية إطاعة الأمر في حال الشك في وجوب السورة مثلا، هو إتيانها بلا سورة، و في حال الشك في مانعية شيء، جواز إتيانها معه، فإذا امتثله كذلك فقد امتثل قوله سبحانه «أقم الصلاة» بحكومة أدلة الرفع على أدلة الجزء و الشرط و المانع. (امام خمینی، ۱٤۲۳: ۱۵۱/۱)

۹. «و الصحيح هو التفصيل بين نظرية الطريقية في باب الأمارات و الحجج و نظرية السببية، مقتضى القاعدة عدم الاجزاء مطلقا يعني في أبواب العبادات و المعاملات و في موارد الأصول و الأمارات إلا أن يقوم دليل خاص على الاجزاء في مورد. و على ضوء النظرية الثانية مقتضى القاعدة الاجزاء كذلك إلا ان يقوم دليل خاص على عدمه في مورد.» (فیاض، ۱۴۱۷: ۲۹۰/۲)

۱۰. «ان الحكومة لو كانت واقعية فلا بدّ من ترتيب جميع آثار الواقع لا خصوص الشرطية...» مرحوم خویی در حاشیه این متنی که از استادش به عنوان اشکال چهارم بر نظریهٔ آخوند تقریر کرده، توضیح می‌دهد: «و لازم ذلك هو الالتزام بطهارة المغسول بماء محكوم بالطهارة ظاهراً و بصحة الوضوء أو الغسل به و لو انكشف نجاسة ذلك الماء بعد ذلك واقعاً و كذلك لازمه الالتزام بملكية الثمن واقعاً للبائع المالك للمثمن بحكم الاستصحاب.» (خویی، اجود التقریرات، ۱۳۵۲ش: ۱۹۸/۱-۱۹۹)

۱۱. «لو توضأ بماء نجس جهلا أو أجرى أصالة الطهارة في الماء المشكوك نجاسته و توضأ به ثم انكشف له أن هذا الماء نجس قبل أن يصلي حينئذ يلزم على صاحب الكفاية أن يقول بصحة وضوئه حتى بعد انكشاف نجاسة الماء و قبل الصلاة كما يلزم على صاحب الكفاية أن يجيز صلاته بوضوئه بالماء النجس

حتی قبل أن یصلي به، و ذلك لأن دلیل لا وضوء إلا بالماء الطاهر أصبح محکوما لدلیل کل شيء لك طاهر و هکذا غیره.» (صدر، ۱۴۱۷: ۴۶۰/۴)

۱۲. «عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: لاَ تُعَادُ الصَّلاَةُ إِلاَّ مِنْ خَمْسَةٍ الطَّهُورِ وَ الْوَقْتِ وَ الْقِبْلَةِ وَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ.» (حر عاملی، ١٤١٦: ٣١٢/٤)

کتابنامه

آخوند خراسانی، محمدکاظم، **کفایة الاصول**، تحقیق و نشر: مؤسسة آل‌البیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۰۹ق.

ابن فارس، احمد، **معجم مقاییس اللغة**، زیر نظر: محمدعوض مرعب-آنسه فاطمه محمد اصلان، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۹ق.

اصفهانی، محمدحسین، **بحوث فی الاصول**، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم، ۱۴۱۶ق.

اصفهانی، محمدحسین، **نهایة الدرایة**، مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث، قم، ۱۴۲۹ق.

امام خمینی، سید روح‌الله موسوی، **تهذیب الاصول**، تقریر: جعفر سبحانی، مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۴۲۳ق.

ـــــــــــ، **محاضرات فی الاصول**، تقریر: حسین‌علی منتظری، مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۴۳۰ق.

ـــــــــــ، **مناهج الاصول**، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۴۱۵ق.

حرّ عاملی، محمد، **تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة**، تحقیق و نشر: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، قم، چاپ اول ۱۴۱۶ق.

خویی، سید ابوالقاسم، **محاضرات فی اصول الفقه**، تقریر: محمداسحاق فیاض، دارالهادی، قم، ۱۴۱۷ق.

ـــــــــــ، **مصباح الاصول**، تقریر: سید سرور حسینی بهسودی (واعظ)، مکتبة الداوری، قم، ۱۴۲۲ق.

شهید صدر، محمدباقر، **بحوث فی علم الاصول**، تقریر: حسن عبدالساتر، الدار الاسلامیة، بیروت، ۱۴۱۷ق.

ـــــــــــ، **دروس فی علم الاصول**، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۸ق.

فاضل لنکرانی، محمد، **اصول فقه شیعه**، تقریر: محمود ملکی اصفهانی، مرکز فقهی ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام، قم، ۱۳۸۱.

فیروزآبادی، مرتضی حسینی، **عنایة الاصول**، کتاب‌فروشی فیروزآبادی، قم، ۱۴۰۰ق.

مظفر، محمدرضا، **اصول الفقه**، تعلیقه: عباسعلی زارعی، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم، ۱۳۷۸.

نائینی، میرزا محمدحسین، **فوائد الاصول**، تقریر: محمدعلی کاظمینی، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم، ۱۳۷۶.

نوری، میرزاحسین، **مستدرک الوسائل**، تحقیق و نشر: مؤسسة آل‌البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۸ق.